



درس شانزدهم

طنز پردازی

اسفندیار در چشم پزشکی!!

پس «اسفندیار» آهی سرد از دل پردرد برکشید و گفت: همشیره، تا شش ماه دیگر، چشم جهان بین من، نابینا نخواهد شد؟

«سکرت» گفت: آن دیگر مسئله خودتان است! وقت آقای دکتر تا شش ماه پر شده و بعداً هم می رود خارج!

«اسفندیار» گفت: ما از شهرستان زنگ می زنیم. این «رستم زال» با تیر دو شعبه زده به چشممان! پس ما چه کنیم!

«سکرت» گفت: می خواستی دعوا نکنی... یک سال دیگر تلفن کن.

«اسفندیار» گفت: ما دعوا نکردیم. شاهد داریم. این «رستم» خودش اهل دعوا می باشد. با همه دعوا نموده... «حکیم ابوالقاسم فردوسی» هم شهادت داده؛ استشهاد محلی تماماً در کلانتری موجود است.

چون دم گرم «اسفندیار» در آهینِ سردِ «سکرت» مؤثر نیفتاد، یک بار دیگر آهی سرد از دل پردرد برکشید و گوشی را گذاشت که یک سال بعد زنگ بزند!

لطفاً بقیه داستان و آخر و عاقبت کار اسفندیار را در شاهنامه فردوسی بخوانید!

در نوشتهٔ بالا، نویسنده یکی از مشکلات اجتماعی روزگار ما را با زبانی خاص بیان کرده است. او با استفاده از داستان رستم و اسفندیار و گنجاندن مفاهیم و اصطلاحات امروزی در آن، نوشته را از حالت متعارف آن خارج کرده است. این بیان غیرمتعارف و خنده‌آور، با بزرگ‌نمایی کاستی‌ها و زشتی‌ها نوعی نقد محسوب می‌شود و تأثیر آن به مراتب از انتقادهای جدی بیشتر است. در نوشته‌ها به این گونه بیان طنز گفته می‌شود.

همان‌طور که در مثال بالا مشاهده کردید، نویسنده با برهم زدن نظم و تناسب متعارف و دگرگون کردن حوادث و اشخاص، چهره‌هایی (Type) می‌آفریند که در وجود آنها زشتی‌ها و پلشتی‌ها به نحو بارزی به نمایش گذاشته می‌شود. آن چنان که خواننده به عکس آن صفات یعنی به زیبایی و پاکی، متوجه و رهنمون می‌گردد. به این نمونه از عبید زاکانی توجه کنید.

«ظریفی مرغی بریان در سفرهٔ بخیلی دید که سه روز بی‌دربی بود و [آن را] نمی‌خورد. گفت: عمر این مرغ بعد از مرگ درازتر از عمر اوست پیش از مرگ!»

خندهٔ حاصل از طنز، خندهٔ شادمانی نیست؛ خنده‌ای است تلخ و دردناک که شخص یا مطلب مورد انتقاد را سرزنش می‌کند و به او سرکوفت می‌زند.

آن‌گاه که زبانِ جدّ اثر نمی‌گذارد، نویسنده نقد را به شوخی می‌آراید و با غیرواقعی جلوه دادن امور، حقیقت را در ذهن خواننده برجسته‌تر می‌کند؛ برای مثال، سعدی در باب دوم گلستان، در سرزنش ریاکاری و ریاکاران و زشت نشان دادن عمل آنان، حکایت زیر را با چاشنی طنز درآمیخته است.

«زاهدی مهمانِ پادشاهی بود. چون به طعام بنشستند، کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند، بیش از آن کرد که عادت او بود تا ظنِّ صلاح در حق او زیادت شود. چون به مقام خویش باز آمد، سفره خواست تا تناولی کند. پسری داشت صاحب فراست؛ گفت: ای پدر، باری به دعوتِ سلطان طعام نخوردی؟ گفت: در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید. گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید!»

مولوی نیز مدعیان دروغین را با ظرافت خاصی مورد انتقاد قرار می‌دهد:

از کجا می‌آیی، ای فرخنده پی
گفت: خود پیدا است از زانوی تو!

آن یکی پرسید اشتر را که هی
گفت: از حمامِ گرم کویِ تو

در گنجینه ضرب المثل های شیرین فارسی نیز، این گونه انتقادهای توأم با طنز فراوان

دیده می شود :

□ دهنه جیبش را تار عنکبوت گرفته!

□ خر را که به عروسی می برند برای خوشی نیست؛ برای آب کشی است!

□ فضول را بردند جهنم، گفت هیزمش تر است!

□ یکی نان نداشت بخورد، پیاز می خورد اشتهاش باز شود!

نویسندگان از شیوه های مختلفی برای ساخت طنز استفاده می کنند که اساس همه آنها

«برهم زدن عادت ها» است. با بزرگ نمایی و اغراق در توصیف چهره و حالات و خصایص

انسانی می توان یک نوشته را طنزآمیز ساخت؛ مثلاً در داستان کباب غاز که سال پیش

خواندید، پسر عمو نویسنده این گونه وصف شده است :

«... دیدم - ماشاء الله، چشم بد دور - آقا و اترقیده اند. قدش درازتر و تک و پوزش کربه تر شده

است. گردش مثل گردن همان غاز مادر مرده ای بود که همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود.

از توصیف لباسش بهتر است بگذرم ولی همین قدر می دانم که سرزانهای شلوارش که از بس شسته

بودند به قدر یک وجب خورد رفته بود، چنان باد کرده بود که راستی راستی تصور کردم دو رأس هندوانه

از جایی کش رفته و در آن جا مخفی کرده است!...»

یکی از راه های ساخت طنز، کش دار کردن یک موضوع یا ماجراست. در نمونه

زیر، نویسنده در انتقاد از انسان هایی که به جای پرداختن به اصل مطالب، با حاشیه پردازی

و روده درازی مطلب اصلی را به عمد به فراموشی می سپارند، چنین آورده است :

مطلبی که می خواهم بنویسم یک مطلب صد در صد تاریخی و تحقیقی است و مربوط می شود به

چگونگی مرگ یا خودکشی آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، که تا به حال مجهول مانده است.

وقتی متفقین برلن را محاصره کردند و آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، شکست خود را مسلم

دید، به آجودان مخصوصش وصیت کرد که او را با هفت تیر بکشد و جسدش را بسوزاند.

هفت تیر نوعی اسلحه کمری بود که در کارخانه «برنو» ساخته می شد و در واقع، یک نوع اسلحه

آتشین به شمار می رفت.

سابق بر این، کسانی که در جنگ ها شرکت می کردند، معمولاً برای کشتن افراد از اسلحه آتشین،

از قبیل تفنگ های دولول، ساچمه ای و «ورنل» و تفنگی معروف به «تفنگ حسن موسی» استفاده

می نمودند اما چرا این تفنگ به نام تفنگ حسن موسی معروف شده بود؟ برای اینکه تفنگ حسن موسی تفنگی بود دراز و یک تیر که سازنده اش مردی بود به نام حسن موسی؛ یعنی حسن موسی نامی این تفنگ را می ساخت و چنان چه حسن موسی این تفنگ را نمی ساخت، کسی دیگری نبود که به جای او بسازد. چون اگر می بود و می ساخت، دیگر آن تفنگ به نام حسن موسی معروف نمی شد و معروفیت (تفنگ حسن موسی) به خاطر اسم سازنده آن است. مثل تار یحیی و این تار یحیی ...

(یک تحقیق تاریخی - خسرو شاهانی)

این نوشته طنز آلود همین گونه ادامه می یابد و در آن به ده ها موضوع اشاره می شود جز اصل مطلب و آن گاه این گونه پایان می یابد :

«حالا فهمیدید که هیتلر را چطوری کشتند و چگونه جسدش را سوزانده اند؟!»

ممکن است نوشته طنزآمیز از حوادث و موضوعات عادی و معمولی زندگی آغاز گردد و یک باره، از این وقایع برای تبیین مسائل سیاسی و اجتماعی استفاده شود. نظیر آنچه در سال اول، در درس «مشروطه خالی» از علامه دهخدا خواندید.

یکی از شگردهای طنزپردازان جابه جا کردن حوادث و وقایع است. گاه به سبب اشتباهی که در کاری صورت می گیرد، حوادث خنده داری ایجاد می شود؛ مثل حکایت زیر از مثنوی مولوی :

کری می خواست به عیادت بیماری برود؛ اندیشید که هنگام احوال پرسی ممکن است صدای او را نشنوم و پاسخی ناشایسته بدهم، از این رو در بی چاره برآمد و بالأخره با خود گفت : بهتر است پرسش ها را پیش از رفتن بسنجم و پاسخ را نیز برآورد کنم تا دچار اشتباه نشوم؛ بنابراین، پرسش های خود را چنین پیش بینی کرد :

ابتدا از او می پرسم، حالت بهتر است؟ او خواهد گفت «آری» من در جواب می گویم : خدا را شکر. بعد از او می پرسم چه خورده ای؟ لابد نام غذایی را خواهد آورد. من می گویم گوارا باد. در پایان می پرسم پزشکت کیست؟ نام پزشکی را می گوید و من پاسخ می دهم : مقدمش مبارک باد. چون به خانه بیمار رسید، همان گونه که از پیش آماده شده بود، به احوال پرسی پرداخت : گفت : «چونی؟»، گفت : «مردم»، گفت : «شکر». بیمار از این سخن بی جا سخت برآشفته. بعد از آن گفتش «چه خوردی؟» گفت : «زهر»، کر گفت : «گوارا باد داروی خوبی است» بیمار از این پاسخ نیز بیشتر به خود پیچید. بعد از آن گفت : «از طبیبان کیست او کاو همی آید به چاره پیش تو؟»

بیمار که آشفته‌گی و ناراحتی‌اش به نهایت رسیده بود، در پاسخ، گفت:

«عزرائیل می‌آید، برو» گفت: «پایش بس مبارک، شادشو!»

از دیگر شیوه‌های ساخت طنز، نقیضه‌پردازی یا تقلید از آثار ادبی است. در نمونه زیر، نویسنده با تقلید از شیوه نویسندگان قدیم، یکی از موضوعات اجتماعی عصر ما را نقد و داوری کرده است.

قبض آب

ابوالمراد جیلانی مردی بود صاحب رأی و صائب نظر. مردان، بسیار داشت و پیروان بی‌شمار. روزی بر سکوی خانه نشسته بود و مردان گرد وی حلقه زده بودند و حلّ مشکل می‌کردند. مردی گفت: «ای پیر، مرا با اهل خانه جنگ افتاده است و اهل، مرا از خانه بیرون رانده و در، بسته.» گفت: «به خانه آییم و آشتی تو با اهل، باز کنیم.» و چنین شد.

مردی گفت: «ای پیر، صاحب خانه مرا گوید که بیرون شو.» گفت: «صاحب خانه را بگوی که پیر گوید، خانه بر من بیخش و خود بیرون شو.» و چنین شد.

مردی گفت: «ای پیر، صد درم سنگ زرّ ناب می‌جویم» گفت: «بیایی» و چنین شد.

یک یک مردان می‌آمدند و مراد می‌جستند از ابوالمراد.

ناگاه مردی درآمد و عریضه‌ای بداد سرگشاده و برفت.

ابوالمراد، نخست آن عریضه ببویید و ببوسید و بر دیده نهاد و سپس، خواندن بی‌آغازید.

ناگاهی، کف بر لب آورد و فریاد زد: «آب، آب.» و از سکو درغلتید و بیهوش بیوفتاد.

مردان بر گرد وی جمع آمدند و چندان که پف نم بر صورت وی زدند و کاه گل در دماغ وی گرفتند، باهوش نیامد.

پس او را به بیمارستان بردند و در «سی. سی. یو» بخوابانیدند که مگر سکنه ملیح! کرده است.

ساعتی در آن حالت بی‌ود تا طبیب بیامد و گفت: «ای پیر، تو را چه افتاده است؟»

ابوالمراد از لحن وی بدانست که طبیب از مردان وی است. پس زبان باز کرد و گفت: «آب،

آب.» آب بیاوردند که: «بنوش.» نوشید و بمرد — رحمه الله علیه. —

مردان بر جنازه وی گرد آمدند و می‌گریستند که: «دریغا، آن پیر روشن ضمیر و آن شیر بیشه

تدبیر که به یک عریضه از پای درافتاد و بمرد.»

مریدی گفت: «ای یاران، شاید بود که آن عریضه باز نگیریم تا چه سَعُوده و طامات در آن نوشته

است؟ باشد که علت تشنگی وی دریابیم و سبب موت باز شناسیم.»
 عریضه بگشودند. قبض آب بهای خانگاه ابوالمراد بود — آنارالله برهانه — به نرخ تصاعدی؛ و
 جز آن، هیچ نبود. تمت.

(به نقل از مجله گل آقا)

در یک نوشته طنزآمیز، وجود غلط‌های املائی که آگاهانه به کار می‌روند، قدرت طنز
 نوشته را بالا می‌برند؛ مثلاً «طنزیم» کنندگان به جای تنظیم کنندگان.
 در برخی از نوشته‌های طنزآلود، نویسنده به کمک بازی با کلمات، لطایف و نکات
 دل‌چسب و جذابی به وجود می‌آورد.
 بهره‌گیری از فرهنگ غنی عامه شامل ضرب‌المثل‌ها، کنایات و واژگان عامیانه نیز
 بر قدرت طنز می‌افزاید. جمال‌زاده، هدایت و دهخدا از این شیوه به خوبی بهره گرفته‌اند.

بیاموزیم



تلفظ کدام یک از کلماتی که زیر آنها خط کشیده شده، درست است؟

الف) مُفاد / مفاد این نامه را به اطلاع همگان رساندم.

ب) دِماغ / دماغ بشر گنجایش خارق العاده‌ای دارد.

مُفاد (اسم مفعول از مصدر عربی افاده) به معنی آنچه از یک متن

(یا...) برداشت می‌شود، به همین شکل صحیح است و تلفظ دیگر آن درست

نیست.

کلمه دماغ به معنی مغز با توجه به کاربرد آن در متن، به همین شکل درست است.

دماغ عضوی از بدن است که هیچ تناسبی با جمله بالا ندارد؛ بنابراین، واژگانی چون مفاد و دماغ با توجه به معنی مستقل هر کدام، یک تلفظی هستند. اکنون به نمونه‌های دیگری توجه کنید.

تلفظ نادرست	تلفظ درست
پُر مخاطب	پُر مخاطب
تار و تَبُور	تار و تَبُور
خِجَل	خِجَل
خِلَطِ مَبِث	خِلَطِ مَبِث
ضُروری	ضُروری
کَبِر سن	کَبِر سن

خودآزمایی

(۱) به کمک یکی از ضرب المثل های زیر، مطلبی طنزآمیز بنویسید.

☐ شتر در خواب بیند پنبه دانه.

☐ گنه کرد در بلخ آهنگری به شوستر زدند گردن مسگری

☐ به روباه گفتند شاهدت کو؟ گفت دُم!

(۲) با بررسی دو نمونه از آثار طنز معاصران، بنویسید نویسندگان آنها از چه شیوه ای برای

طنزپردازی استفاده کرده اند.

(۳) با مراجعه به فرهنگ لغت بنویسید، کدام تلفظ درست است.

مُتَمِّمِ فعل، مُصَوَّت کوتاه، مضافُ الیه،

مُتَمِّمِ فعل، مُصَوَّت کوتاه، مضافُ الیه.

(۴) معانی مختلف فعل را در جمله های زیر توضیح دهید.

☐ او دندان خود را کشید.

☐ علی (ع) رنج بسیاری کشید.

☐ آرش، زه کمان را کشید.

(۵) در جمله های زیر، نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.

☐ دل بستگی شما به مطالعه کتاب را می ستاییم.

☐ بوی نان های تنوری و دود هیزم های معطر، فضای ده را پر کرده بود.

☐ مطالعه ادبیات سرزمین ها ما را با اندیشه ها، باورها و تحولات فرهنگی دیگر ملت ها آشنا می سازد.



ساختمان واژه (۱)

از نظر ساخت، واژه‌ها را می‌توان به دو نوع زیر تقسیم کرد :

(۱) ساده

آن است که فقط یک تکواژ داشته باشد : گوسفند، بیابان، خوش، هوا، گنجشک، ابریشم.

(۲) غیر ساده

آن است که بیش از یک جزء دارد و بر سه نوع است :

الف) مرکب : آن است که از دو تکواژ آزاد یا بیشتر تشکیل شود : چهارراه، یک‌رنگ، میان‌وند، دوپهلو، سه‌گوش، گلاب‌پاش، مداد پاک‌کن.

ب) مشتق : واژه‌ای است که از یک تکواژ آزاد و یک یا چند وند تشکیل شود : دانشمند، رفتن، گفتار، آمیزه، دردمند، خوبی، کمانک، بهاره.

پ) مشتق - مرکب : واژه‌ای است که ویژگی مرکب و مشتق را با هم داشته باشد : هیچ‌کاره، نوجوانی، دانشسرا، ناخودآگاه، کشت و کشتار، حلقه به‌گوش، سرتاپا، سه‌گوشه. در مورد انواع واژه، نکات زیر را باید در نظر گرفت :

(۱) در واژه‌های غیر ساده، هیچ تکواژی نمی‌تواند در میان اجزای تشکیل دهنده واژه

قرار گیرد، مثلاً در واژه‌های خوش‌نویس، کتابخانه، دانشسرا، دو پهلوی، سه گوشه و امثال آن، آوردن گروه‌های اسمی وابسته‌دار، تنها به این شکل درست است :

خوش‌نویس‌ها، این خوش‌نویس، کدام خوش‌نویس؟ خوش‌نویس ممتاز
کتابخانه‌ها، این کتابخانه‌ها، کدام کتابخانه‌ها؟ کتابخانه عمومی
اما به شکل‌های زیر یا مانند آن نمی‌تواند بیاید :

خوش‌ها نویس، خوش این نویس، خوش کدام نویس‌ها؟ خوش ممتاز نویس.
اگر بتوان در میان دو تکواژ، تکواژ دیگری قرار داد، این امر نشان می‌دهد که تکواژها از هم جدا هستند؛ مثل :

گل سرخ ← گلی سرخ، گل‌های سرخ.
گل بنفشه ← گل‌های بنفشه.
این ملاک را می‌توان در تشخیص واژه‌های ساده از غیرساده به کار برد.

فعالیّت

شیوه تشخیص اسم ساده و غیرساده را با فعل ساده و غیرساده مقایسه کنید.

۲) اجزای واژه‌های غیرساده گاه آن‌چنان با هم ادغام می‌شوند که تشخیص ساده از غیرساده ممکن نیست؛ مثلاً می‌دانیم که «دشوار» از دو جزء «دش + وار» ساخته شده است اما امروزه این نوع واژه‌ها از نظر اهل زبان، ساده به شمار می‌آیند؛ چون اهل زبان پیشینه باستانی زبان را در نظر نمی‌گیرند؛ بنابراین، واژه‌هایی مثل تابستان، زمستان، دبستان، ساربان، خلبان، شبان، زرخدان، ناودان، خاندان، سیاوش، سهراب، رستم، تهمینه، شیرین، دستگاه، استوار، بنگاه، پگاه، غنچه، پارچه، کلوچه، مژه، دیوار، دیوانه و وادار را باید ساده به حساب آورد. در موارد مشابه نیز وضعیت امروز واژه‌ها مورد نظر است نه شکل تاریخی آنها.

۳) مجموع مضاف و مضافٌ الیه یا صفت و موصوف یا ترکیب‌های عطفی، با هم تشکیل یک کلمه می‌دهند، نه بیشتر؛ مثلاً پسرِ دایی، صاحبِ خانه، شاگردِ خیاط، چلو و کباب و کارِ دستی.

در این ترکیب‌ها تکواژ میانی (وند) به تدریج حذف می‌شود؛ یعنی این واژه‌ها پس از مدّتی به صورت: پسرِ دایی، صاحبِ خانه، شاگردِ خیاط، چلو کباب و کارِ دستی در می‌آیند.

فَعَالِیَّت

با توجّه به نکتهٔ ۳، مواردی را پیدا کنید که تکواژ میانی (وند میانی) آنها حذف شده یا در زبان گفتار در حال حذف شدن باشد.

واژه‌های مرکب

۱) اسم + اسم ← اسم: کتابخانه، گل‌خانه، کارخانه، صندوق‌خانه، خون‌بها، شب‌کلاه، گردن‌بند، دست‌بند، خارپشت، سنگ‌پشت، شترمرغ، شاهکار، گاوصندوق، دست‌مایه، آلوبخارا، چوب‌لباس، نی‌شکر، جانماز، کاه‌گل، گلاب، صورت‌حساب.

۲) اسم + بن مضارع ← اسم: گوش‌مال، دست‌بوس، هواپیما، آشپز، نامه‌رسان، کف‌گیر، نمک‌پاش، مدادتراش، دماسنج، خط‌کش.

۳) صفت + اسم ← اسم: سفیدرود، سیاه‌چادر، هزارپا، چهارپا، سه‌تار، سه‌گوش، نخست‌وزیر، چهل‌چراغ.

۴) ضمیر + بن مضارع ← اسم: خودنویس، خودرو، خودتراش، خودآموز.

۵) صفت / قید + بن مضارع ← اسم: زیرنویس، بالاپوش، روانداز، زیرگذر، روکش، زودپز، دوربین، دورنما، بالابر.

۶) صفت / قید + اسم ← اسم: بالادست، بالاخانه، زیرجامه، زیرزمین، زیربنا، پس‌کوچه، پیش‌برده، پیشخوان.

۷) اسم + صفت ← صفت: قدبلند، بالا بلند، گردن‌کلفت، ریش‌سفید، پابره‌نه.

۸) صفت + اسم ← صفت : رادمرد، بلندقد، زیردست، خوش بخت، سفیدپوست، تنگ چشم، خوش خط، بدگمان، پرزور، کم دوام، بزرگ سال.

۹) اسم + بن مضارع ← صفت : خداشناس، وطن خواه، هیجان انگیز، نفرت بار، تعجب آور، طالع بین، خداپسند، چادر نشین، بیابان گرد، رهگذر، محبت آمیز، دست نویس، راهنما.

۱۰) ضمیر + بن مضارع ← صفت : خودخواه، خودبین، خودجوش، خویشتن دار، خویشتن شناس.

۱۱) صفت + بن مضارع ← صفت : زودگذر، خوش نویس، دیرباب، زودرس، نوآموز.

بیاموزیم



کلمات زیر را تلفظ کنید.

قذشکن، برفتاد، انبار، زودتر

این کلمات را چنین تلفظ می کنیم: قن شکن، برفتاد، امبار، زوتر، چرا

صورت گفتاری این کلمات با صورت نوشتاری آنها معادل نیست؛ برای

مثال در کلمه قذشکن حرف «ذ» نوشته می شود اما واج /ذ/ به تلفظ نمی آید.

این اختلاف تلفظ به دلیل ویژگی های آوایی زبان است و در

طول زمان اتفاق می افتد. این دگرگونی ها را «فرایندهای واجی» می نامند.
حال می توانید علت دو تلفظی های زبان را به کمک این قانون دریابید.
فرایندهای واجی در همه زبان ها اتفاق می افتد.

این فرایندها در اشکال: «کاهش»، «افزایش»، «ابدال» و «ادغام»
پدید می آیند. در «بیاموزیم» های بعد با فرایندهای واجی بیشتر آشنا خواهید شد.

خودآزمایی

(۱) برخی از واژه‌های مرکب، در اصل یک گروه اسمی هستند که ممکن است در آنها جای هسته و وابسته عوض شده باشد. مطابق نمونه پنج مثال پیدا کنید.

گل‌خانه ← خانه گل

(۲) برخی از واژه‌های مرکب، در حقیقت فشردۀ یک جمله سه جزئی با مفعول اند که گاهی مفعولشان همراه وابسته آمده است. پنج نمونه از هر نوع را بیابید و مفعول آنها را پیدا کنید.

خداشناس ← کسی که خدا را می‌شناسد.

خوش‌حال ← کسی که حالی خوش دارد.

(۳) مطلبی طنزآمیز بنویسید.



کلمات دخیل در املائی فارسی (۱)

ردیف	کلمات دخیل	نوع	مثال	توضیح
۱	بی نشان	اسم	کتاب، قلم، استنساخ، تألیف، تصحیح، مقابله، طبع، نشر	این کلمات بی نشان هستند. یعنی نشانه‌هایی از «ال»، «حروف جازه» و «تنوین» که خاصّ عربی است، ندارند.
۲	نشان دار	ال + اسم	السّاعه، السّلام، الغرض، القصّه، الباقي، التّهایه، الآن، الغیث	این کلمات و مشابه اینها با نشان «ال» عربی همراه هستند.
		اسم + ا	شخصاً، عجالتاً، ندرتاً، اتفاقاً، فعلاً، نسبتاً، عملاً، استثنائاً	تنوین نصب «ا» این کلمات را نشان دار ساخته است.
		حرف + اسم	لذا، علی هذا، لهذا، علی رغم، علی القاعدة، مع الوصف، من جمله، بلاشک، بحمدالله، بلا تشبیه، من باب	این کلمات و مشابه اینها معمولاً از یک حرف و یک اسم عربی ساخته شده اند که به آنها «جَزّ و مجرور» می گویند.

ردیف	کلمات دخیل	نوع	مثال	توضیح
۲	نشان دار	اسم + ال + اسم	خاتم الأنبياء، امير المؤمنين، سيد الشهداء، سيد الساجدين، قبة الخضراء، مشعر الحرام، سدرۃ المنتهى	املای این کلمات (اعلام و اشخاص) که در عربی معمولاً مضاف و مضاف‌الیه یا موصوف و صفت هستند، به تبعیت از رسم الخط عربی است.
		اسم + ال + اسم	مختلف الأضلاع، کثیر الانتشار، مشترک المنافع، متساوی الساقین، سريع السير، موقوف المعانی	اصطلاحات علمی، حقوقی، اجتماعی و ... بخش دیگری از کلمات دخیل عربی است و رعایت املای صحیح آنها ضروری است.

چند یادآوری :

۱) اگر به یک صفحه از کتاب یا روزنامه دقت کنید، کلمات فراوانی را خواهید دید که دخیل هستند؛ یعنی در اصل فارسی نبوده‌اند اما در طول تاریخ با زبان فارسی آمیخته شده و سرانجام بخش عظیمی از واژگان زبان ما را تشکیل داده‌اند. به این جمله که بارها آن را در مسیر آمد و رفت خود دیده‌اید، دقت کنید :

استعمال دخانیات اکیداً ممنوع است.

در جمله بالا فقط به کلمه «است» برمی‌خوریم که فارسی سره است. اما سایر کلمات، دخیل عربی هستند این واژگان که در تاریخ و فرهنگ ما عمری طولانی دارند، دیگر بیگانه تلقی نمی‌شوند و بخش عمده‌ای از زبان رایج ما را تشکیل می‌دهند. کلمات دخیل در مقایسه با اصل عربی خود تغییرات آوایی و املایی وسیعی را متناسب با زبان فارسی معیار پذیرفته‌اند. در زبان‌های پیشرفته دنیا چنین داد و ستدهای زبانی معمول و رایج است.

کلمات دخیل یاد شده (عربی یا غیرعربی) غیر از کلماتی هستند که بی هیچ سابقه تاریخی و فرهنگی یک باره، بر اثر تقلید و سلیقه شخصی افراد معدودی از زبان‌های دیگر وارد زبان فارسی می‌شوند و باید از به کار بردن آنها پرهیز کنیم و معادل فارسی‌شان را به کار ببریم.

تعداد فراوانی از کلمات دخیل عربی در فارسی «بی‌نشان» اند؛ یعنی از نظر ساختار، فاقد «ال» یا «حرف جرّ و...» یا «تنوین» هستند. چند مثال دیگر (غیر از آنچه در جدول ردیف ۱ آمده است): صفحه، دقت، کلمات، دخیل، اصل، طول، تاریخ، عظیم، تشکیل، مسیر و... این کلمات معمولاً حاوی حروف خاص عربی هستند و همان‌طور که در سال گذشته خواندید، از مقوله «گزینش‌های املایی» هستند و باید در نوشتن آنها دقت کرد.

۲) کلماتی مانند «السَّاعَة، السَّلام، الغرض، القَصَّة و...» نشان‌دار هستند. «ال» این کلمات همیشه نوشته می‌شود و دو گونه کاربرد دارد: اول در کلماتی که با حروف قمری آغاز می‌شوند (ال + غرض، ال + قصه). در این صورت، حرف «ل» نیز تلفظ می‌گردد؛ دوم در کلماتی که با حروف شمسی آغاز می‌شوند (ال + ساعه، ال + سلام). در این صورت حرف «ل» به تلفظ نمی‌آید و به جای آن حرف شمسی (س، ...) مشدد تلفظ می‌شود.

۳) کلمات دخیل عربی «شخصاً، عَجَلاً، نُدرتاً و...» نشان دارند. این کلمات در فارسی – بدون استثنا – نقش قیدی می‌یابند. به کاربردن آنها در حد اعتدال توصیه می‌شود. رعایت «الف» و «اَ» در املای این قبیل کلمات الزامی است.

۴) کلمات «لذا، علی‌هذا، من جمله و...» در عربی از یک حرف و یک اسم تشکیل شده‌اند که به آنها «جائز و مجرور» می‌گویند. این کلمات نیز «نشان‌دار» هستند و معمولاً در زبان فارسی نقش قیدی دارند. چند مثال دیگر: علی‌الاصول، عن قریب، من بعد، الی آخر. املای کلماتی مانند «علی‌هذا، علی‌رغم، عن قریب و من بعد» به همین شکل ترجیح دارد و به شکل متصل توصیه نمی‌شود. ~~(علی‌هذا، علی‌رغم، عن قریب و من بعد)~~

۵) کلمات دخیل «خاتم الانبیاء، امیر المؤمنین، سید الشهداء و...» از مقوله «اعلام و اشخاص» هستند و با داشتن «ال» نشان‌دار شده‌اند. این کلمات در عربی یا مضاف و مضاف‌الیه هستند (خاتم الانبیاء، امیر المؤمنین) یا موصوف و صفت (قُبَّة الخضر، سِدْرَة المنتهی) اما در فارسی یک کلمه تلقی می‌شوند (شبه ساده) و در نقش «اسم» یا «صفت»

کاربرد دارند. در املاى این قبیل کلمات، رعایت رسم الخطّ عربی آنها لازم است. (۶) اصطلاحات علمی، فنی، حقوقی، فلسفی و... فراوانی از کلمات دخیل عربی در زبان فارسی رواج دارد: سریع السیر، جدیدالاحداث، کثیرالتشّار، مستجاب الدّعوه، مرضی الطرفین، کامله الوداد، مختلف الأضلاع و... این کلمات نیز با «ال» نشان دار هستند و شبه ساده تلقی می شوند.

فَعَالِیَّت

از متن درس های ۱۲ تا ۱۹ کتاب های زبان و ادبیات (۳) املا بنویسید.

گروه کلمات برای املاى شماره سه

مَضِیْف و مهمان سرا - منطق الطّیر عطار - محرم حقیقت - حقّه زر - غمزه غمّازه -
 غازه و سرخاب - شتر جمّازه - نفّس ناطقه - حلاوتِ سخن - حجاب ظلمانی - خُرد و
 بزرگ - مقولات و مفاهیم - ترجمه ابن مقفّع - خوش و تَرّه - متصدّد و مرغزار - طاعت و
 مطاوعت - رهایی و استخلاص - صواب و مصلحت - خرد و دها - قضای آسمانی - ورطه
 و مهلکه - معونت و مظاهرت - وقیعت و بدگویی - اهمال و سستی - سیادت و بزرگی -
 ثقت و اطمینان - سیرت و خصلت - سنّت دیرینه - گسیختن و زایل شدن - لایتغیر و پایدار -
 ارّابه زمان - شعله مهیب - مصون و محفوظ - خلافت و وصایت - غنا و قداست -
 صحیفه عالم - ودیعه مطمئن - تحفه الأحرار جامی - قالبِ نمادین - عرضه ده نهانی ها -
 روضه فیروزه فام - خُطُواتِ متقارب - زیان دیده و غرامت زده - مکّاس و چانه زدن -
 صرّه دینار - سستی و اهمال - ستایشگر و ثناگو - تذرو کشته - موضوعاتِ محوری -
 بُق کرده و غمگین - جدی و مُصر - برخورد و تلاقی - چادر و مقنعه - صدای محزون -
 قدمت تاریخ - برق و صاعقه - حُسن تعلیل - اتراق و توقّف - استبعاد و دوری - غایت
 القُصوای مقصود - طیلسانِ آبی - وصله های رنگارنگ - متعینین و تُجّار - عقربِ جرّاره -

مارِ غاشیه - داستانِ کتوپاترا - سوءِ هاضمه - طاقِ ضربی - خِضرِ نبی - معبدِ پانتئون -
 واژهٔ مستعمل - کلمهٔ مهمل - واقعیتِ عینی - تضاد و تضمن - اُبْهت و شکوه -
 فرقهٔ ضالّه - عناوین و القاب - اجناس و امتعه - اطعمه و اشربه - صُور و سیر - غُدِد بدن -
 مضایق و تنگناها - وقایع و سوانح - ضُعفا و اغنیا - قِلاع اسماعیلیّه - تُحف و هدایا -
 نوابع ریاضی - عواطف و احساسات - تأثیرگذار و تأثیرپذیر - وقار و طُمأنینه - بوی
 مطبوع - مقام متبوع - وهم آلود و سایه‌وش - ظلمانی و موحش - راقمِ سطور - بابِ الجَنّه
 قزوین - اقامت و سُکنا - بِالْمَرّه و یک باره - لامحاله و ناچار - شِگردها و لطایف الحیل -
 تضاد و تناقض - هبوط و صعود - ماهی قزل آلا - استشهاد محلی - فرزند صاحب فراست -
 قضای نماز - شعوزه و طامات - نرخ تصاعدی - عریضه و نامه - نطق غَرّا - قَسَم مغلظه -
 عربی فصیح - غَرّه و فریفته - اضطراب و بی‌حوصلگی - نشریّهٔ کثیرالانتشار - ابیات
 موقوف‌المعانی - مِنْ بابِ مثال - به زودی و عن قریب - شخص مسلوب‌الاراده - لغایت
 خرداد - نمایندهٔ مرضی الطرفین .

خودآزمایی

۱) از بین کلمات زیر، کلمه‌های دخیل عربی را شناسایی کنید و آنها را به تفکیک «نشان‌دار» و «بی‌نشان» بنویسید.

دارالحکومه، بین‌المللی، من البدو الی الختم، لغایت، عظیم‌الجثّه، قلیل البضاعه، سخاوتمند، مسلوب‌الاراده.

۲) «مع‌الوصف» و «مع‌الأسف» را مقایسه و معنی کنید.

۳) کدام گزینه در مورد کلمات «به ندرت»، «ندرتاً» و «بسیار کم» صحیح است؟ چرا؟

الف) باید فقط «بسیار کم» را به کار ببریم.

ب) باید فقط از «ندرتاً» استفاده کنیم.

ج) باید از «به ندرت» و «بسیار کم» استفاده کنیم.

د) می‌توانیم از هر سه کلمه به تناسب موقعیت کلمات قبل و بعد آنها استفاده کنیم.

۴) سه کلمهٔ مرکّب از متن «اسفندیار در چشم پزشکی» پیدا کنید و بنویسید.